

بازسازی نظری با ستم زدایی عملی

نویسنده : یاسر هدایتی

کیان کیانی

www.kiankiani.com

موضوع : گفتگو با امجد واعضی

عدالت پژوهی ایرانی در گفت‌وگو با دکتر احمد واعظی

عدالت پژوهی از آن دست کلان مطالعاتی است که به ویژه در دوران نو شده اکنون، مورد توجه متفکران و پژوهشگران حوزه‌های مختلف قرار گرفته است. علوم انسانی و علوم اجتماعی دو صحنه اصلی تخاطبی چندسویه با عدالت پژوهی است. زیرشاخه‌ها و دانش‌های مختلفی که تحت عنوان کلی علوم انسانی و علوم اجتماعی در مطالعاتی بینارشته‌ای با عدالت پژوهی گره می‌خورد، تاکنون متفکران بسیاری را به خود مشغول داشته و حاصل آن کتاب‌ها و مقالات پرمایه‌ای است که متاسفانه در سال‌های اخیر تنها به ترجمه معدودی از آنها بسنده کرده‌ایم.

در بستر تفکر ایرانی و اسلامی اما عدالت پژوهی مطالعه‌ای بسیار نوپاست که با معدود چهره‌هایی رشد خود را آغازیدن گرفته است. حجت‌الاسلام دکتر احمد واعظی یکی از این چهره‌هاست که در کنار تلاش‌های تخصصی در حوزه کلام جدید و فلسفه دین و همین‌طور هرمنوتیک و اندیشه سیاسی چندسالی است به‌طور جدی در حوزه عدالت پژوهی استقرار تام پیدا کرده است. دکتر واعظی ضمن تحصیلات عالیه حوزوی به مدت ۳ سال در دپارتمان شرق‌شناسی کمبریج و همین‌طور کالج اسلامی لندن به تدریس اشتغال داشته و کتاب و مقالاتی را نیز به زبان انگلیسی منتشر کرده است. وی جدیدترین پژوهش خود را با عنوان "نقد و بررسی نظریه‌های عدالت" اخیراً روانه پیشخوان کتاب‌فروشی‌ها کرده است. گفت‌وگوی ما با محوریت عدالت پژوهی ایرانی با دکتر واعظی از نظراتان می‌گذرد.

س - شما جایگاه گفتمان عدالت را در تفکر اسلامی و ایرانی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج - هیچ‌گاه در طول تاریخ تفکر ایرانی، عدالت بدل به یک مساله نشده است و هیچ‌گاه چیزی به نام گفتمان عدالت در بستر فکری ما به وجود نیامده است.

س - حتی در میان آرای متفکران کلاسیک ما! عنایت دارید که این ادعای سترگی است؟

ج - من فرق می‌گذارم بین اینکه گاه جسته‌و‌گریخته یکی از زیرشاخه‌های بحث عدالت، محور تأمل قرار بگیرد یا اینکه خود بحث عدالت مساله جدی و محوری بشود. مثلاً اگر از گذشتگان به آثار فارابی مراجعه کنید، فارابی متعرض دو بحث شده است؛ یکی تعریف عدالت و دیگر، اقسام عدالت، اما آیا همه بحث عدالت این دو محور است؟

قطعا نه.

اینکه اصول عدالت چیست؟ چگونه می‌شود آن را محقق کرد؟ در هر حوزه از حوزه‌های جامعه در چه صورت‌بندی محقق می‌شود؟ عدالت اقتصادی و فرهنگی چیست؟ آیا عدالت آموزشی و عدالت بهداشتی داریم؟ و... اینها نیز از زیرشاخه‌های عدالت است. ما می‌توانیم در آثار گذشتگان برخی محورهای بحث عدالت را ببینیم. مثل رساله‌هایی که درباره عدالت در قضا نگاشته شده یا عدالت به عنوان امری اخلاقی و فضیلتی فردی. اینها فرق دارند با بحث درباره عدالت اجتماعی.

س - شما چه تحلیلی برای چرایی این عدم تعریف کلان پروژه عدالت در بستر تفکر ایرانی - اسلامی دارید؟

مسائل اینچنینی که به نوعی به جامعه‌شناسی معرفت برمی‌گردد و اینکه چرا چیزی در زمانی مطرح شد و در زمانی مطرح نشد، باید مورد پژوهش دقیق قرار بگیرد.

اگر بخواهم جوابی کلی در این زمینه بدهم، این است که بنده احساسم این است که فیلسوفان ما بعد از فارابی نظر به اینکه دیدند حوزه فقه به حوزه اجتماعات و سیاست می‌پردازد، خودشان را از حوزه سیاسی و اجتماعات بیشتر به حوزه انتولوژی و هستی‌شناسی بازگرداندند.

از آنجا که بحث پیرامون عدالت به ویژه کلان عدالت، بیشتر به حوزه فلسفه سیاسی بازمی‌گردد در نتیجه کمتر فیلسوفان ما به آن پرداخته‌اند. این

متفاوت از بخش‌هایی از کلان‌پروژه عدالت است که از گذشته به آن پرداخته می‌شده است؛ مثل تقسیمات و تعریف عدالت.

س - با این اوصاف آیا عدالت‌پژوهی مبانی معرفت‌شناختی خاص خود را می‌طلبد؟

بله، طبعاً هر بحث مهم و همه‌جانبه‌ای یک وجه روش‌شناختی دارد و یک وجه معرفت‌شناختی که البته اینها به هم گره خورده است. به عقیده من روش‌شناسی هر مطالعه‌ای (مخصوصاً کلان مطالعه‌ها) با مبانی معرفت‌شناختی آن گره خورده است؛ اینکه یک فیلسوف در کلان‌پروژه‌ای وارد می‌شود و اصرار بر یک روش‌شناسی خاصی می‌کند، به این خاطر است که مبانی معرفت‌شناسی خاصی دارد.

وقتی ما از کلان‌پروژه عدالت صحبت می‌کنیم و می‌خواهیم به شکلی همه‌جانبه درگیر ساحت‌های مختلف آن شویم، طبعاً یکسری مبانی معرفت‌شناختی را باید تحلیل کنیم؛ به عنوان مثال، اگر کسی بگوید اصول عدالت باید با هویت و غایات انسان هماهنگ باشد، ابتدا باید مشخص کند کمال و فضایل انسان در چیست؟ سعادت انسان در چیست؟ تا بتواند بگوید ساختار عادلانه نظام اقتصادی و سیاسی چگونه باید باشد. اگر کسی از این مسائل صحبت کرد مبانی معرفت‌شناختی‌اش این است که از "هست" می‌شود "باید" استخراج کرد؛ یعنی از چگونه بودن انسان و اینکه کمال انسان چیست، می‌شود نتیجه گرفت که انسان چگونه "باید" زندگی کند؟

اما فیلسوفی مانند دیوید هیوم، در مساله استنتاج "باید" از "هست" موضع نقادانه دارد و معتقد است "باید"ها را از "هست"ها نمی‌شود استنتاج کرد. هیچ وقت اجازه نمی‌دهد از اینکه انسان چه هست و چه می‌تواند بشود و غایات انسان چیست، شما "چگونه باید زندگی کند انسان" را نتیجه بگیرید.

این نشان می‌دهد که مبانی معرفت‌شناختی در بحث عدالت مهم است. بنابراین من شما را تصدیق می‌کنم که اینک کلان‌پروژه عدالت احتیاج به تنقیح مبانی معرفت‌شناسی خود دارد؛ یعنی بسته به اینکه زاویه دید یک فیلسوف یا نتایجی که می‌خواهد در بعضی بحث‌ها بگیرد چه سمت و سویی پیدا می‌کند؟ چطور باید این استدلال‌ها را توجیه و استدلال کند؟ همچنین باید مبانی معرفت‌شناختی آن استدلال را نیز تنقیح کند؟

س - باتوجه به پراکنده‌هایی که در متون کلامی، فلسفی، اخلاقی و فقهی مان درباره عدالت داریم در اسلام آیا یک معرفت‌شناسی جدای از معرفت‌شناسی غربی درباره عدالت داریم؟

من با اجازه شما باز یک بحث کلانی را مطرح می‌کنم که بسیاری از پرسشگران و گاه خود محققان نسبت به آن دچار اشتباه می‌شوند. تا ما صحبت از اسلامی می‌کنیم و مثلاً از عدالت اجتماعی اسلامی یا فلسفه سیاسی اسلامی نام می‌بریم، دائماً یک اشتباه رخ می‌دهد و آن اشتباه این است که گمان می‌کنند در مراجعه به منابع اسلامی با چیزی حاضر و آماده و فقط قابل تطبیق روبرو هستیم، درحالی که ابدا چنین چیزی نیست، من تمثیلی را شاهد می‌آورم؛ توجه کنید بین فقه به عنوان یک دستگاه معرفتی با شریعت به معنای آیات و روایاتی که احکام را بیان می‌کند چه فرقی وجود دارد. هیچ وقت در دل آیات و روایات علم فقه و بحث‌های فنی علمی وجود ندارد.

فراورده عالمانه، ناشی از تکاپوی علمی عالم است. اما این دانشی که حاصل تکاپوی علمی فقهای ماست را فقه اسلامی می‌گوییم چون خاستگاه منبع و بستر آن منابع دینی است؛ اما اینگونه نیست که کامل این دانش حاضر و آماده در متن آیه یا روایات آمده باشد. مثال دیگر اینکه در آیات و روایات ما معارف بیان شده، در آیه، آمده است که خداوند خالق شماست.

اما پرسشگری‌های کلامی و فلسفی که این خلق مسبوق به علم است یا نه؟ آیا بعد از خلق، علم به مخلوقش دارد یا نه؟ این علم قبل از خلق چگونه علمی است، عین ذات است؟ زائد بر ذات است؟ و علم تفصیلی به خلق دارد یا اجمالی؟ این همه بحث‌های پر دامنه درباره علم خداوند به مخلوقات که در حوزه فلسفه یا کلام است آیا در آیه تماماً وجود دارد؟ اما این فلسفه و کلام را اسلامی می‌نامیم.

بنابراین ما وقتی از عدالت پژوهی اسلامی و نظریه عدالت اسلامی صحبت می‌کنیم معنی‌اش این نیست که ما این دانش و نظریه‌پردازی را حاضر و آماده در متن آیه یا روایت داریم و فقط باید آن را بخوانیم. برخی نگاه‌شان به منابع دینی نگاه دیکشنری‌وار است. ما در جست‌وجوی لغتی در دیکشنری،

استنباط نمی‌کنیم؛ تنها می‌خوانیم. بعضی انتظار دارند وقتی صحبت از دانش‌های اسلامی می‌شود، ما فقط از منابع دینی آنها را بخوانیم و نه اینکه استنباط کنیم، حال آنکه ما باید به کمک منابع دینی دانش بسازیم. ما وقتی صحبت از علوم انسانی اسلامی می‌کنیم باید در این حوزه‌ها براساس منابع دینی خود دانش تولید کنیم؛ مثل فقیه یا متکلمی که از منابع دینی علم فقه یا کلام تولید می‌کند. دانش و صف به حال عالم است. عالم باید این دانش را تولید کند.

س - اگرچه کمی از بحث نظری‌مان دور می‌شویم اما این پرسش به نظر من در شرایط حاضر پرسش سودمندی است که آیا می‌شود دم از تحقق عملی عدالت (به ویژه عدالت اجتماعی) زد بدون اینکه متوجه مبانی نظری و معرفت‌شناختی آن منظوری که از عدالت در عمل داریم نباشیم؟

این پرسش به نظر من خیلی پرسش مهم و عمیقی است. بنده در بحث نظری خودم بین یک تز ضعیف از عدالت اجتماعی و یک تز قوی از عدالت اجتماعی تفکیک قائل می‌شوم. تز قوی درباره عدالت اجتماعی این است که شما بخواهید تمامی ساختارهای کلان جامعه را براساس اصول عدالت سامان دهید؛ یعنی بخواهید یک نوسازی اجتماعی انجام دهید به نحوی که جامعه شما جامعه‌ای دیگر با مناسبات عادلانه شود، به گونه‌ای که همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، تقنینی، قضایی و... در آن تحقق بیابد؛ این متطلبات بسیاری دارد و کار عمیق نظری‌ای را می‌خواهد.

این مساله کار جدی در حوزه نظری و عملی عدالت می‌خواهد. یک تز ضعیف از عدالت نیز داریم، به معنای ستم‌زدایی؛ یعنی آن چیزهایی را که به طور فاحش بی‌عدالتی و ظلم است و به طور فاحش نابرابری غیرموجه است کاهش بدهیم و از آلام جامعه بکاهیم. این البته خیلی کار نظری زیاد و بالایی نمی‌خواهد. ممکن است ما در تحلیل و تبیین فلسفی عدالت و واکاوی‌ها و نقادی‌ها در این کلان پروژه، ضعف بسیار داشته باشیم اما شهود وجدانی و عقلی نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها خیلی با بحث‌های نظری گره نخورده است. این برای خودمان نیز پیش می‌آید؛ مانند بسیاری چیزهایی که بدرک ولا یوصف است؛ درک می‌کنیم اما ناتوان از وصف آن هستیم.

س - این وجدان کردن شهودی آیا منط صدق هم دارد؟

من می‌خواهم چیز دیگری بگویم. اینکه ما دائما در معرض داوری‌های شهودی درباره بی‌عدالتی و عدالت هستیم. خیلی از اوقات این داوری‌های ما نیز همگانی و مشترک است ولی این به معنای آن نیست که همگان به روشنی بتوانند این بی‌عدالتی یا عدالت را تبیین کنند.

ما در جامعه آلام و رنج‌هایی داریم که برخاسته از ظلم‌ها و نابرابری‌های آشکار و ناموجه ممکن است؛ همین‌طور ممکن است برای رسیدن به یک جمع‌بندی نظری درباره عدالت اقتصادی و اجتماعی از نظر اسلام راه زیادی را پیش‌رو داشته باشیم؛ اینکه ارکان و اصول این عدالت اجتماعی و اقتصادی اسلامی چیست و چگونه می‌توانیم راه را برای رسیدن جامعه فعلی به مدل آرمانی مورد نظر اسلام هموار کنیم. اما می‌شود نابرابری و ظلم‌های فاحشی که افراد در جامعه به وضوح می‌بینند را برطرف کرد. در اینجا یک نظام سیاسی نمی‌تواند بگوید ما تا آن بحث‌های تئوری را به سرانجام نرسانده به این بی‌عدالتی‌ها و نابرابری ناموجه نیز توجه نمی‌کنیم؛ این تز ضعیف عدالت است.

س - آیا مصداق‌یابی‌ها در تز عدالت ضعیف خود باعث بی‌عدالتی نسبت به برخی نمی‌شود؟

با مراجعه به وجدان عمومی جامعه نمی‌شود. تمام مردم ایران اتفاق نظر دارند کسی که از رانت قدرت برای رسیدن به سود اقتصادی استفاده می‌کند باید در پیش میز قضا محاکمه شود. ما با حس اخلاقی خودمان مصادیق روشنی از ظلم و بی‌عدالتی را می‌فهمیم. ما نباید به بهانه بحث‌های تئوریک و دشواری تز قوی عدالت‌گستری، نسبت به تز ضعیف عدالت‌گستری نیز چشم‌پوشی کنیم